هوالعليم

تجلّی و اقسام آن

تجلیات جلالی و جمالی

برگرفته از آثار:

حضرت علاّمه آية اللّه حاج سيّد محمد حسين حسيني تهراني

قدّس اللّه نفسه الزّکیّه

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيم‏

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم‏

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ‏

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الآنَ إلَى قِيامِ يَوْمِ الدّينِ‏

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّا بِاللَّهِ الْعَليِّ الْعَظيم‏

# توحید ذات حق تعالی در وجود و کمالات وجود

شكّ نيست كه حقيقت ذات حضرت بارى تعالى بر توحيد است، و ادلّه عقليّه و برهان فلسفى از يك ناحيه، و شهود وجدانى و عرفان قلبى، از ناحيه ديگر، و آيات و روايات متواتره و متضافره، از ناحيه سوّم، همگى بر يك مسير و در يك خطّ مشى، توحيد ذات اقدس حضرت حقّ متعال را در تمام جهات، از بديهيّات، ضروريّات و يقينيّات مى‏دانند.

يعنى خداوند با جميع مختصّات او از ذات، و صفات، و أسماء و افعال، واحد است، و در هيچيك از اين مراتب، شائبه دوئيّت و غيريّت، مشهود نيست، و نمى‏تواند مشهود باشد.

در تمام عوالم و جهان هستى، ذات مستقلّ قَيُّوم بالذّات، و وجود محض بسيط، و خارج از هر گونه قيد و تعيُّن يكى است، و آن وجود أقْدس حضرت حقّ است، تبارك و تعالى.

و در تمام عوالم، هر صفتى چون: علم، و قدرت، و حيات، و غيرها، و هر اسمى چون: عالم، و قادر، و حىّ و غيرها بالأصالة و الحقيقة، اختصاص به ذات حقّ دارد، و آن علم واحد و قدرت واحده و حيات واحده مى‏باشند، و همچنين عالم و قادر و حىّ واحد است، و اوست ذات اقدس حقّ كه بدين صفات موصوف است. پس صفت علم و اسم عالم واحد است، و آن براى ذات حقّ متعال است.

و در تمام عوالم و جهان هستى، هر فعلى بالأصالة و الحقيقة، اختصاص به خدا دارد، و هيچ موجودى از موجودات نمى‏تواند مستقلّا داراى فعلى باشد، مگر آنكه آن فعل بالأصاله براى خداست، و تمام أفعال در جهان، فعل واحدى است، و همه فعل الله است.

اين مراتب سه گانه توحيد: يعنى توحيد در ذات، و توحيد در أسماء و صفات، و توحيد در افعال، از خصائص الهيّون است، و همه بر آن متّفقند، و بر اين اصل، هرمذهب و مكتبى كه استوارتر بوده، و توانسته است برهان قوى‏تر بياورد، توحيد را روشن‏تر ساخته است. و از ميان همه طبقات الهيّون امّت اسلام، توحيدش بهتر و استوارتر است زيرا آورنده آن حضرت مُحَمَّد بن عَبْدِ الله عليه الصّلاة والسّلام، خود به درجه اقصاى از توحيد رسيده بود، و اين باب را بر امّت خود مفتوح فرمود.

شعار آن حضرت: «اللهُ اكَبَرُ»، و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و «لَا الَهَ إلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ»، و ﴿هُوَ الأوَّلُ‏ وَ الأخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِن﴾، «و هُوَ العَلِيمُ‏ و هُوَ الحَكيمُ‏ و هُوَ الَحىُ‏ وَ هُوَ السَّميعُ‏ و هُوَ الْبَصِيُر و الْحَمْدُ لِلّهِ‏ و سُبْحَانَ اللهِ‏» و امثالها بوده است، كه به روشنى بر توحيد صرف ذات اقدس حقّ تعالى در تمام مراتب شاهدى گوياست.

# حقیقت معنای تجلی و خلقت موجودات

و بنابر اين، موجودات از مُلكى و مَلكوتى، و از نفوس قدسيّه عوالم مجرّده تا هيولاى أوّليّة و مادّة الموادّ، هيچكدام أصالت ندارند، بلكه أصالت ذات او دارد، و موجودات ظلّى و تبعى و مرآتى هستند، يعنى خدا نما.

موجودات از ذات اقدس حقّ بنحو تولّد صادر نشده‏اند، كه داراى استقلال باشند، همچون تولّد مولود از والدش، بلكه او ﴿لَمْ يَلِدْ﴾ است، و نيز در هيچيك از آنها آن استقلال و اصالتى كه ملاحظه مى‏شود، از آنِ خودِ آنها نيست بلكه آن اصالت حقّ است، زيرا كه او ﴿لَمْ يُولَدْ﴾ است، و وجود بحت و بسيط و وحدت بالصّرافه دارد، و داراى تشخّص است كه‏ ﴿لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ﴾ مى‏باشد فسبحان الله الواحد القهار.[[1]](#footnote-1)

خلقت موجودات از عقول مُجَرَّده و نفوس كلّيّه تا برسد، به عالم طبع و مادّه، همگى به عنوان خروج از ذات اقدس نيست، يعنى با اراده ازليّه خود، آنها را مستقلّا ايجاد نفرموده است، زيرا ايجاد استقلالى منافات با أحديّت و واحديّت او دارد، بلكه ايجادشان به نحو وجود ظِلّى و تَبَعى و عَرَضى است، همه سايه خدا هستند. و بنابر اين، خلقت به معناى ايجاد استقلالى نيست، و مخلوق به معناى وجود مستقلّ نمى‏باشد، بلكه خلقت به معناى ايجاد پرتوى و سايه‏اى و عرضى و إظهار در آئينه تجلّى‏ است، و مخلوق به معناى وجودِ پرتوى و سايه‏اى و ظهور در تجلّى‏ مى‏باشد، مخلوق يعنى مَظْهَر و مَجْلَى، و خلقت به معناى ظهور و تجلّى‏ است. [[2]](#footnote-2)

# همه موجودات آیه و نشانه خداوند متعال هستند

قرآن كريم همه موجودات را آيات خدا مى‏داند، يعنى نمايشگر و نشان دهنده و آئينه و علامت. هر جا مذاكره از تغييرات و تحوّلات و حوادث و پديده‏هاى مادّى، ويا موجودات نفسى و تجرّدى به ميان مى‏آيد، همه را آيه و نماينده و نشان دهنده معرّفى مى‏كند.

آفرينش آسمانها و زمين، و اختلاف شب و روز، و كشتى جارى در دريا براى منفعت مردم، و ريزش باران از آسمان، و زنده شدن زمين بواسطه آن، و پديد آمدن همه گونه جنبنده و متحرّك در روى زمين، و گردانيدن بادها، و ابرهاى معلّق و مُسَخَّر در ميان آسمان و زمين‏، و مسخَّر شدن شب و روز، و خورشيد و ماه و ستارگان‏، و كشت و زرع، و درخت زيتون و نخل خرما، و درخت انگور، و اقسام و انواع ميوه‏ها، و ميوه‏هاى درخت خرما و انگور، و زنبور عسل و زندگانى آن و كيفيّت پديد آمدن عسل‏، و سپيدى روز و سياهى شب‏، و خلقت انسان از خاك‏، و خلقت زنان‏، و اختلاف زبان‏ها و صورت‏ها و رنگ‏هاى مختلف مردمان‏ ،

و خوابيدن در شب و بيدارى در روز، و پريدن پرندگان در جوّ آسمان‏، و پيدايش برق در آسمان به اميد باران رحمت و ترس از زيان احتراق‏ و آنچه خداوند از اقسام مختلف، و ألوان گوناگون اشجار و ميوه‏ها و حبوبات و سبزيجات و غيرها در روى زمين آفريده است‏، و هزاران هزار حادثه و پديده ديگر همگى آيات خدا هستند.

حضرت عيسى و مادرش آيه است‏ و ناقه حضرت صالح نيز آيه است‏ .

و إجمال مطلب آنكه همه چيز آيه است، چه در آفاق، و چه در انفس، همه نمايشگر خدا و نشان دهنده خدا و آئينه و مرآت خدا هستند، اين آيات را خدا نشان مى‏دهد، براى آنكه خود را نشان دهد، چون آئينه، خودى ندارد، و خودنمائى ندارد، هر چه دارد قابليّت انعكاس صورت‏ها و چهره‏هاى منعكس در آن است.

چقدر زيبا و عالى و واضح بيان مى‏كند: ﴿سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ شَهِيدٌ\* أَلا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ مُحِيطٌ﴾[[3]](#footnote-3)

«ما البتّه به زودى آيات خودمان را در آفاق و در انفس به ايشان نشان مى‏دهيم، تا براى آنان روشن شود كه البتّه اوست حقّ. آيا پروردگار تو كافى نيست؟! كافى نيست كه او بر هر چيز، ناظر و حاضر و شاهد است؟! و يا در هر چيز مشهود است، آنان در لقاء پروردگارشان در شكّ و ترديد مى‏باشند، و آگاه باش كه او به هر چيزى محيط است.»

چون ضمير «أَنَّهُ» ظاهرا به خدا برمى‏گردد، و «شَهِيدٌ» يا به معناى شاهد و اسم‏ فاعل، و يا بمعناى مشهود و اسم مفعول است، و على كلا التّقديرين، معناى آيه مى‏رساند كه در هر چيزى خدا مشهود است، و يا در هر چيزى خدا شاهد و حاضر است، پس اشياء، خدانما هستند، و بايد در آنها خدا را ديد، چون أشياء، هستى و خوديّتى جز به حقّ ندارند، و خوديّت و اصالت و استقلال آنها، وجود حضرت حقّ است سبحانه و تعالى.[[4]](#footnote-4)

# تجلیات جمال وجلال و تقسیم به اعتبار متعلق و قابل

پروردگار نور و قدرت و علم و حیاتش، سریان پیدا کرده و تمام این موجودات را گرفته و همۀ اینها ظهور او شدند. و بنابراین آن صفاتی که از پروردگار، این عالمِ وجود را پُر کرده ـ و اینها اسماء و کلمات او شدند، و حقایقی می‌باشند که آیاتِ دالّۀ بر ذاتِ او و بر صفات حُسنای او هستند، همه مظاهر آن اسماء و صفات هستند ـ اینها را جمال می‌گوییم.

صفات پروردگار را جمال می‌گوییم. جمال چیست؟ جمال: علم خداست، قدرت خداست، حیات خداست، وجود است که در این مظاهر و در این عوالم، سریان و جریان پیدا کرده است.

## توضیحی پیرامون صفات جمال و جلال الَهی

آن مقدار از این مظاهرِ وجود و رحمت و سعه و برکت و حیات و علم و قدرت و زیبائی‌ها و حُسنی را که ما در این موجودات می‌بینیم و برای ما قابل درک است، و مناسب و ملایم با درک ماست، صفات جمال می‌گوییم؛ از طرفی همین صفات در هر موجودی در آن رتبه‌ای که بالاتر از این موجود است و قوی‌تر است و برای آن موجودِ بالائی قابل درک است ولی برای موجودِ پائینی قابل درک نیست، او نسبت به این جلال می‌شود.

من باب مثال: شاگردی که مدرسه می‌رود و الفبا یاد می‌گیرد این الف و باء، جمال برای اوست چون قابل درک است؛ امّا علم استادش برای او قابل درک نیست، علم استادش برای او جلال است؛ یعنی این به علم استاد نمی‌تواند راه پیدا کند، علم استاد همان علم است منتهَی در درجۀ قوی‌تر و عالی‌تر.

کسی که یک درهم دارد و با یک درهم سر و کار دارد، برای او جمال است؛ ولیکن همین شخص که یک درهم برای او جمال است اگر کس دیگری صد درهم، یا هزار درهم، یا یک میلیون درهم داشته باشد ولی او قابلِ دارائیِ یک میلیون درهم نباشد، آن مقدارِ از درهم نسبت به این جلال است؛ یعنی: به یک میلیون درهم نمی‌تواند برسد. و اگر به او خبر بدهند که آقا یک میلیون تومان از زید به شما ارث رسید از خوشحالی فوراً سکته می‌کند؛ یعنی: وجودش طاقتِ تحمّل مالکیّت این مقدار را ندارد.

در اسماء و صفات پروردگار همین‌طور است. خدا که دو قِسم رحمت، دو قسم علم، دو قسم حیات، دو قسم قدرت، و دو قسم صفات دیگری که از این صفات متفرّع و منشعب می‌شود، ندارد؛ امّا همان صفات در قوالبِ عالمِ امکان و ماهیّات که کینونیّتِ وجودی او را تشکیل داده، برای آن ماهیّت جمال است؛ همان در مرتبۀ عالی برای این ماهیّت جلال است؛ یعنی: به این ماهیّت می‌گوید تو حقِّ جلو آمدن نداری، و اگر در آنجا بروی می‌سوزی.

شخصی که می‌تواند یک گُل آتش را در کف دست خود نگه دارد و این مقدار طاقت دارد، خود را در آتش نمی‌تواند بیندازد و سر و پای خود را بسوزاند؛ با اینکه هر دو آتش است امّا این مقدار قابل تحمّل است و همین در مرتبۀ عالی‌تر و شدیدتر، قابل تحمّل نیست.

پس معنی صفات جمال و جلال خدا را فهمیدیم. اینکه می‌گوید: ﴿تَبَٰرَكَ ٱسۡمُ رَبِّكَ ذِي ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ﴾ در آیۀ قرآن مجید آمده؛ معنایش این نیست که از ذات پروردگار، دو صفت متضادّ، یکی به نام جمال و یکی به نام جلال، ترشّح می‌کند و در مقام تعیّن، متعیّن می‌شود؛ خدا اوّلین اسمی که دارد همان اسم «هُو» یا اسم «أحد» یا اسم «حیّ» است و از آن اسم «عالم» و «قادر» و سایر صفات منشعب می‌شود.

منتها ما به این اسماء و صفات در مراتب نزول، دو اعتبار می‌دهیم؛ آن مقداری که در موجودات سریان پیدا می‌کند و کینونیّتِ ماهیّات را ساخته و هر ماهیّتی را به اندازۀ ظرف خود پُر کرده، جمال می‌شود. آن مقداری که عالی‌تر است و بالاتر است و قابل درک نیست، جلال می‌شود.

زن‌های مصری همه زیبا بودند، آن جمالی که خودشان داشتند برای خودشان قابل درک بود؛ چون وجود آنها را آن جمال ساخته بود، لذا اگر صورتِ خود را در آیینه می‌دیدند، دست خود را نمی‌بریدند؛ اما جمال یوسف که از جمال وجودی خود آنها قوی‌تر بود، بر آنها تجلّی کرد و جلوی درک و حسّشان را گرفت و به جای تُرنج، دست خود را بریدند.

بنابراین یک فرد انسانی که فرض کنید علمش هزار درجه است و این هزار درجه مقدارِ سعۀ وجودی علم اوست، اگر بخواهد به یک معدن علمی که یک میلیون درجه قدرتِ علمی دارد برسد، برایش قابل تحمّل نیست، در حالی‌که آن علم است و غیر از علم چیزی نیست ولی علم وافر است، علم وسیع است، علم محیط است؛ آن علم نسبت به او، جلال می‌شود.

پروردگار علیّ أعلیٰ عیناً مانند خورشید، فقط از خود نور می‌دهد، غیر از نور چیز دیگری نمی‌دهد، و وقتی نور از خورشید خارج می‌شود این نور دو اسم جلال و جمال ندارد، بلکه نور است؛ ولی در هر طبقه‌ای که این نور تنازل می‌کند تا در این عالم می‌آید، درجات مختلف و مراتب متفاوتی دارد؛ آن درجه از نوری را که برای چشم‌های ما قابل درک است، همین نورهائی است که در این سطح است، و همین نور در سطح عالی‌تر قابل درک برای چشم ما نیست؛ ما آن طبقۀ از نور را اگر بخواهیم ببینیم، چشممان خراب می‌شود و طلوع نور در آنجا شدیدتر است. پس این درجۀ نور برای ما جمالِ خورشید است و آن درجۀ نور، جلال خورشید است؛ پس خورشید دارای جمال و جلال است و جمال و جلالش دو اعتبار مختلف نسبت به نور واحد است.

جلال نسبت به آن موجوداتی که آن مرتبه را نمی‌توانند درک کنند، تحقّق دارد و الاّ پروردگار در ذات خودش برای خودش که جلال ندارد، برای خودش که حجاب ندارد، و در آنجا عنوان جمال و جلال نیست؛ برای اعتبارات و سلسلۀ درجات موجودات هست که این دو قسم از اسماء و صفاتِ پروردگار را، به جمیل یا جلیل یا ذوالجلال قسمت کردیم![[5]](#footnote-5)

# اقسام تجلیات

«اقسام تجلّيات بر چهار گونه است:

اوّل تجلّيات فعليه: و آن چنان است كه سالك، فعلى را كه از او سر مى‏زند از خود نمى‏بيند، بلكه اجمالًا از موجودى ديگر مى‏يابد. يا آنكه فعلى را كه از مردم سر مى‏زند آن را از آنها نمى‏بيند، بلكه آن را قائم به ديگرى ادراك مى‏كند؛ مثل آنكه ادراك كند تمام حركات و سكون و رفت و آمد و تكلّم مردم، همه و همه قائم به يك ذات است و بس.

دوّم تجلّيات صفاتيه: و آن چنان است كه سالك صفتى را كه راجع به اوست از خود نمى‏بيند، بلكه اجمالًا از ذات ديگرى ادراك مى‏كند؛ مثلًا سخنى را كه مى‏شنود خود را شنونده نمى‏يابد، بلكه سامع را ديگرى مى‏بيند. يا چيزى را كه مى‏بيند خود را بيننده آن نمى‏بيند، بلكه موجود ديگرى را بيننده مى‏بيند. و هم‏چنين نسبت به صفات ديگر؛ و هم‏چنين صفاتى كه در ساير افراد مردم است، همه آنها را از علم و قدرت و سمع و بصر و حيات از ديگرى ادراك مى‏كند.

سوّم تجلّيات ذاتيه: و آن چنان است كه سالك صفت را با قيوم آن مَعاً به طور اسم ادراك مى‏كند؛ مثلًا در موقعى كه مى‏شوند، سمع و شنونده را ذات ديگرى مى‏يابد، و حى و عليم و بصير و قدير را ديگرى ادراك مى‏كند. و هم‏چنين در بقيه موجودات و ساير افراد مردم اسماء را از آنها نمى‏بيند، بلكه همه اسماء را اسم خدا مى‏يابد.

چهارم تجلّى‏ ذات: و آن چنان است كه سالك اصل حقيقت وجود خود را يا موجود ديگر يا همه موجودات را از ذات اقدس حقّ مى‏بيند. و در بعضى از اصطلاحات اين تجلّى‏ را نيز تجلّيات ذاتيه گويند.»[[6]](#footnote-6)

1. .الله شناسی، ج 3 ، ص 313 و 314:

و امّا تفسير و مفاد ﴿الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً﴾ (آن كس كه براى خود فرزندى را برنداشته است) همان معنى لَمْ يَلِدْ مى‏باشد كه در سوره إخلاص وارد است.

يعنى خداوند بچّه نزائيده است. و معلوم است كه معنى لفظ «وَلَد» بنا بر جعل الفاظ براى معانى عامّه آنست كه چيزى از چيز دگرى بيرون آيد كه مانند همان چيز داراى اصالت و واقعيّت باشد، و پس از بيرون شدن نيز رابطه‏اش را با آن قطع نمايد و جنبه استقلال در وجود براى خود بگيرد.

اعمّ از آنكه در انسان اين امر تحقّق پذيرد، يا در حيوان، يا در نبات، يا در جماد، يا در جنّ و يا در سائر موجوداتى كه در آنها اين امر امكان داشته باشد.

اين تولّد اختصاص به خصوص شكم داشتن خارجى و بيرون دادن در خارج به نحو معمول و متعارف در انسانى كه بچّه مى‏زايد و يا حيوانى كه تخم مى‏گذارد ندارد. زيرا اين‏ها همگى از مختصّات مصاديق و موارد است، و ابداً در تحقّق معنى عامّ آن مدخليّت ندارند. بنابراين اگر فرض كنيم موجودى ملكوتى همچون فرشته يا بر بالاى جميع موجودات مجرّده كه خداوند تبارك و تعالى وجود دارد، اگر با مجرّدِ اراده و مشيّت خود موجودات مستقلّه‏اى در وجود، و يا در صفات، و يا در افعال، و يا در ابتداء و يا در انتهاء، و يا در اصل تكوّن و يا

در ادامه و بقاء، كه داراى هستى به خود و استقلال فى‏الجمله‏اى باشند بوجود بياورد؛ اين ايجاد داراى معنى و مفهوم تولّد خواهد بود، و از جانب همان مبدأ مجرّد و نورانى و بسيط، مشحون به عنوان «توليد» مى‏گردد.

آيه مباركه‏ ﴿الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً﴾، و آيه‏ ﴿لَمْ يَلِدْ﴾، و سائر آياتى كه درباره عيسى بن مريم على نبيّنا و آله و عليه السّلام و درباره برخى از فرشتگان واسطه به رأى مشركين وارد شده است و قرآن مجيد آنها را ابطال مى‏نمايد؛ همه راجع به اين حقيقت است كه آنها وجود استقلالى ندارند، و در ذات و صفات و افعال فقط مظهر و مجلاى ذات اقدس او مى‏باشند.

بنابراين جميع عوالم امكان كه داراى اسامى مختلف و شئون متفاوتى هستند، همگى ظهورات آن ظاهر و مجالى تجلّيات آن مَجلَى مى‏باشند.

و از آنجا كه ظهور ظاهر، و مجلاى وجود، غير از اصل وجود و ذات هستى چيزى نيست، و عناوين و اسماء عديده موجب كثرت واقعيّه خود نمى‏شوند؛ در عالم وجود و حاقّ خارج يك هستى بيشتر نمى‏تواند متصوَّر باشد، و جميع اين هستى تولّدشده از حقِّ اصيل و أصل الوجود نمى‏توانند بوده باشند. بنابراين، أصل الوجودِ اين عوالم گسترده امكانيّه، غير از وجود اقدس واجب الوجود چيزى نيست؛ و اگر عنوان امكان و آيه و ظهور و تجلّى برداشته شود، غير از حقّ تبارك اسمُه و تعالَى مجدُه، اصالتى و حقيقتى و وجودى نمى‏ماند. يعنى جميع عوالم خود اوست و غير از حقّ نيست. اينست معنى‏ لَمْ يَلِدْ و الَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً كه با صريح‏ترين بيان و بليغ‏ترين برهان، وحدت وجود را اثبات مى‏كند. [↑](#footnote-ref-1)
2. .امام شناسی، ج 13، ص 199:

معلوم است كه معنى تجلّى ظهور است و ظهور غیر از جدائى است همچنان كه‌ تجلّى‌ غیر از تَجافى‌ است. در تجلّى، متجلّى با متجلّى فیه و با حقیقت تجلّى یكى است و نیز در ظهور، ظاهر با مَظهَر و با حقیقت ظهور یكى است.

بنابر منطق قرآن، عالم وجود و از جمله خود قرآن تجلّى خداست، و در مكتب اهل بیت این مطلب از مسلّمات است، و جزو ابجد و الفباى آن به حساب مى‌آید. خلقت به مفهوم جدائى و تولّد و بینونت مخلوق از خالق نیست. خداوند سبحانه و تعالى با جمیع موجودات و مخلوقاتش معیت وجودى و ذاتى دارد، در این صورت انفصال و جدائى غیر متصوّر است. امّا بیخردان و ناآشنایان به معارف قرآن و اهل بیت، این معنى را در نیافته‌اند و اهل وحدت در وجود را نسبت به كفر مى‌دهند در حالى كه خودشان از پا تا سرشان در شرك غوطه‌ورند.

ایشان معنى وحدت وجود را در لباس اتّحاد و یا حلول و أمثال ذلك پنداشته‌اند كه لازمه‌اش تكثّر ذات اقدس حق تعالى است. این معنى وحدت نیست. معنى آن، وحدت در ذات و اسم و صفت، و معیت حقیقى نه اعتبارى اوست و این دقیقه‌اى است عالى كه اصل توحید قرآن بر آن است. [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره فصّلت از آيه 53 و 54. [↑](#footnote-ref-3)
4. . امام شناسى؛ ج‏5 ؛ ص74 الی 78. [↑](#footnote-ref-4)
5. .تفسیر آیه نور، ص 249 الی 252 [↑](#footnote-ref-5)
6. . الله شناسى، ج 1، ص 206 [↑](#footnote-ref-6)